جلسه 202

یکشنبه 01/02/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در صورت ثالثه از صور انکشاف خلاف در حکم ظاهری بواسطه اصل عملی است.

صورت ثالثه این است که: بعد از اینکه مکلف مثلا نماز قصر خواند، بخاطر اینکه معلم یا دانشجو بود و هر روز به چهار فرسخی می رفت و در آنجا مشغول تدریس یا تحصیل بود. مقلد کسی بود که می گفت من شغله فی السفر ولیس شغله السفر یجب علیه القصر. مثل حضرت امام. ایشان تنها بر کسی می فرمود یجب علیه التمام که کان شغله السفر، مثل راننده. اما کسانی که شغلشان متوقف بر سفر است می فرمود یجب علیه القصر. این هم نماز قصر خواند.

بعد یا رجوع کرد از تقلید آن مرجع بزرگ و یا خود آن مرجع بزرگ در مستند فتوایش تشکیک کرد. برای مکلف علم اجمالی حاصل می شود که من که شغلم فی السفر است إما یجب علیّ القصر أو التمام. آیا این علم اجمالی منجز است یا نیست؟

اگر این مکلف بداند که در آینده به یک سفر مشابه کما هو المفروض، این معلم می داند فردا هم باز مبتلا هست به همین مسأله، علم اجمالی پیدا می کند که یا الان که نماز قصر خواندم ولی هنوز نماز تمام نخواندم یا امروز بر من واجب است نماز تمام، یا اینکه فردا که باز به این سفر خواهم آمد بر من واجب خوهد بود قصر. و این علم اجمالی ولو در تدریجیات است اما علم اجمالی در تدریجیات منجز است. علم اجمالی دارد که إما یجب علیه الاتیان بصلاة التمام فی هذا الیوم أو یجب علیه الاتیان بصلاة القصر غدا.

نفرمائید که آقا چرا تکلف می کنید؟ همین امروز علم اجمالی دارد که إما یجب علیه القصر أو التمام.

می گوئیم این علم اجمالی امروز منجز نیست. چرا؟ برای اینکه این علم اجمالی زمانی حاصل شده است که یک طرف از محل ابتلاء خارج شده است. بعد از خواندن نماز قصر این علم اجمالی حاصل شد، یک طرف از محل ابتلاء خارج شد. اگر آخرین روز سفر شغلی این معلم باشد به او می گوئیم راحت باش برائت جاری کن از وجوب تمام. یا اگر احتمال می دهم امروز روز آخر شغل من در سفر باشد هم همینطور است. مثل این می ماند که من می دانم یا مولا گفت اکرم زیدا، یا گفت إن نزل المطر فاکرم عمرا. خب تا من علم نداشته باشم به نزول مطر علم به تکلیف فعلی پیدا نمی شود، و تا علم به تکلیف فعلی پیدا نشود اجمالا برائت از وجوب فعلی مشکوک بلامعارض است.

اما چون روز آخرش نیست بلکه معمولا می دانند که فردا یا یک روز دیگر هم مبتلا خواهند بود به نفس همین مسأله، علم اجمالی پیدا می کنند که یا باید الان نماز تمام بخوانند یا فردا که به این سفر باز خواهد آمد نماز قصر باید بخواند.

این علم اجمالی منجز است.

یک علم اجمالی دیگری هم برای فردا هست او هم منجز است. که فردا می گوید یا بر من واجب است نماز قصر یا نماز تمام. می شود دو علم اجمالی. یک علم اجمالی این است که امروز یا بر من واجب است تمام یا فردا واجب است قصر در سفر مشابهی که خواهم آمد برای تدریس. علم اجمالی دیگر هم دارد که فردا یا بر او قصر واجب است یا تمام. و این دو علم اجمالی همزمان به وجود آمده است و همزمان منجز است و باید احتیاط بکند.

اگر این علم اجمالی به وجوب قصر یا تمام در داخل وقت برای مکلف حاصل نشد بلکه بعد از خروج وقت حاصل شد. چون تا آخر وقت مقلد حضرت امام ره بود نماز شکسته خواند، اما صبح اعلام کردند رحلت حضرت امام را و این آقا الان فرض کنید دیگر نمی تواند تقلید کند از امام ره. علم اجمالی برایش زنده می شود، که امثال من که معلم هستیم در چهار فرسخی وطنمان یا بر ما قصر واجب است یا تمام.

مرحوم آقای خوئی فرموده است: بعد از این احتیاط کنید به مقتضای علم اجمالی وجمع کنید بین قصر و تمام. ولکن نسبت به نماز گذشته، برائت جاری کنید از وجوب قضاء نماز گذشته تان. چرا؟ چون این وظیفه فعلیه شما که جمع شد بین قصر و تمام به مقتضای علم اجمالی، خب این نمی تواند منجز باشد نسبت به وجوب قضاء. چرا؟ برای اینکه علم اجمالی تان این بود که یا بر من واجب است قضاء نماز دیروز تماما، یا واجب است اداء نماز ظهر امروز در این سفر شغلی قصرا. آقای خوئی ره فرموده این علم اجمالی منجز است. چون یک طرف علم اجمالی مجرای برائت است و طرف دیگر مجرای قاعده اشتغال. نسبت به اداء قاعده اشتغال می گوید اشتغال یقینی الفراغ الیقینی. اذان ظهر امروز را که می گویند اشتغال تو به تکلیف یقینی است، باید فراغ یقینی تحصیل کنی، یعنی جمع کن بین القصر والتمام. اما نسبت به وجوب قضاء نماز دیروز شک در تکلیف جدید است. برائت از وجوب قضاء جاری می شود. چون موضوع برای وجوب قضاء فوت است. بله اگر قضاء به امر اول بود یا قضاء به امر جدید بود و موضوعش عدم الاتیان بود، ممکن بود این علم اجمالی منجز باشد کما سنوضحه. اما آقای خوئی می گوید فرض این است که موضوع وجوب قضاء فوت است. برائت از وجوب قضاء جاری می کنیم چون شک در فوت داریم.

سؤال وجواب: اگر قبل از خروج وقت دیروز ملتفت می شدی که مرجع تقلیدت فوت کرد که فتوی به وجوب قصر می داد، نسبت به وجوب تمام هم دیروز شک در داخل وقت بود. یعنی فرقی نمی کرد دیروز با امروز. آقای خوئی ره می فرماید امروز اگر علم اجمالی پیدا کنیم یک طرف علم اجمالی اش وجوب قضاء نماز دیروز است، مجرای برائت از وجوب قضاء است.

این را توضیح بدهم: به نظر ما فرقی نمی کند در اینجا که بگوئیم موضوع وجوب قضاء فوت الفریضة است یا عدم الاتیان بالفریضة است. چرا؟ برای اینکه مهم این است که قضاء به امر جدید است مجرای برائت است. حالا موضوعش برفرض ترک الفریضة باشد، خب موضوعش که ثابت نیست. شما ترک کردی نماز تمام را. چه کسی می گوید نماز تمام فریضه بود، چه کسی می گوید ترک نماز تمام ترک الفریضة بود؟ چه بگوئیم موضوع وجوب قضاء فوت الفریضة است و چه بگوئیم ترک الفریضة است در این فرمایش آقای خوئی ره تأثیر ندارد. چون هر کدام باشد مشکوک است. چون چه می دانم، من نماز تمام را ترک کرده ام، چه کسی می گوید ترک نماز تمام ترک الفریضة است.

اقول: این فرمایش آقای خوئی ره تمام نیست. چرا؟ برای اینکه جناب آقای خوئی! این فرمایش شما در صورتی خوب است که نسبت به نماز قصر امروز ما فی حد ذاته برائت نداشته باشیم، قاعده اشتغال داشته باشیم. ما نسبت به نماز قصر امروز هم بخاطر علم اجمالی، بخاطر اینکه تعارض می کند برائت از وجوب قصر با برائت از وجوب تمام، امروز می گوئیم باید مکلف احتیاط کند. والا وجوب قصر امروز هم فی حد ذاته مجرای برائت است. وجوب تمام امروز هم مجرای برائت است. علم اجمالی یا به وجوب قصر یا به وجوب تمام موجب تنجیز تکلیف و تعارض البرائتین شد. می گوئیم خب جناب آقای خوئی! همین علم اجمالی می آید می گوید من برای شما علم اجمالی درست می کنم که یا قضاء نماز دیروز تماما واجب است، یا اداء نماز امروز قصرا. در کنار علم اجمالی به اینکه یا اداء نماز امروز قصرا واجب است یا اداء آن تماما. دو تا علم اجمالی هر دو تا مقتضی تنجیز دارند هر طرفشان را حساب کنیم فی حد ذاته مجرای برائت است. فقط علم اجمالی دشمن برائت ها است. فرمایش شما در جائی خوب است که یک طرف علم اجمالی فی حد ذاته مجرای قاعده اشتغال باشد. مثل چی؟ مثل اینکه من می دانم یا رکوع این نماز ظهر را بجا نیاورده ام یا رکوع نماز صبح را که وقتش خارج شده است. اینجا بله، قاعده تجاوز در این نماز ظهر با قاعده تجاوز در نماز صبح تعارضتا و تساقطتا. نوبت می رسد به قاعده اشتغال در این نماز ظهر نه برائت. اینجا است که می گویند الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی. که منجزیت قاعده اشتغال به ملاک علم اجمالی نیست به ملاک شک در امتثال است. اینجا خوب است، شما فرمودید که قاعده اشتغال می گوید نماز ظهر را اعاده کن اما نسبت به قضاء نماز صبح برائت از وجوب قضاء جاری است.

و اینجا هست که آقای صدر به شما اشکال کرده است و ما هم اشکال کردیم، گفتیم برائت از وجوب قضاء نماز صبح چون خطاب مختص است جاری است در نماز صبح بلامعارض، نه به برکت قاعده اشتغال در نماز ظهر. نخیر، قاعده اشتغال در نماز ظهر برکت ندارد. چون قاعده تجاوز در نماز ظهر و در نماز صبح خطاب مشترک است. خطاب مشترک در اطراف علم اجمالی مجمل می شود، چون هر دو طرف را که نمی تواند بگیرد، یک طرف را بگیرد دون دیگری ترجیح لامرجح است. خطاب برائت از وجوب قضاء می شود خطاب مختص، او دیگر اجمال ندارد.

اگر شما فرض کنید نسبت به این نماز ظهر ما قاعده تجاوز داشتیم. اما نسبت به نماز صبح قاعه تجاوز نداشتیم، چون یقین داشتیم که نسبت به نماز صبح غافل بودیم حین الصلاة. اگر فرض کردیم شرائط قاعده تجاوز در نماز صبح جاری نبود. یا مثلا مثال روشنتر بزنم، علم اجمالی پیدا کردم که یا برای نماز صبح وضوء نگرفتم یا برای نماز ظهر. ولکن قاعده تجاوز وفراغ در نماز صبح جاری نیست چون علم دارم حین الصلاة فکرم به وضوء نبود و غافل بودم. اما در نماز ظهر نه، احتمال التفات می دهد. قاعده تجاوز وفراغ در نماز ظهر جاری است اما در نماز صبح جاری نیست. در نماز صبح چه چیزی جاری است؟ برائت از وجوب قضاء جاری است. خب جناب آقای خوئی! آن برائت از وجوب قضاء شد خطاب مختص به نماز صبح. قاعده فراغ و تجاوز شد خطاب مختص نماز ظهر. آن برائت از وجوب قضاء نماز صبح با این قاعده فراغ و تجاوز در نماز ظهر تعارضا و تساقطا، و علم اجمالی موجب احتیاط است.

بله در آن مثالی که نماز صبح هم قاعده فراغ و تجاوز داشت، آنجا قاعده فراغ و تجاوز می شد خطاب مشترک در دو طرف علم اجمالی. خطاب مشترک در اطراف علم اجمالی مجمل می شود، برائت از وجوب قضاء نماز صبح می شد خطاب مختص.

به هر حال عرض ما این است که فرمایش آقای خوئی در جایی جاری می شود که یک طرف علم اجمالی فی حد ذاته مجرای قاعده اشتغال باشد، نه مانحن فیه که بحث وجوب قصر وتمام است. تمام مصیبتهای ما زیر سر علم اجمالی است. اگر علم اجمالی نداشتیم کی قاعده اشتغال داشتیم. ولذا دیروز که نماز قصر خواندم اگر آخرین سفرم بود و دیگر نمی خواستم امروز بروم سفر شغلی، گفتیم برائت از وجوب تمام جاری است. ولو بعد از نماز قصر علم اجمالی پیدا می کنم یا قصر واجب بود یا تمام، ولی یک طرف خارج از محل ابتلاء است برائت از وجوب تمام جاری می شد نه قاعده اشتغال. چون علم اجمالی در اینجا کار را خراب کرده. وقتی این علم اجمالی را نابود کنیم مشکلمان حل می شود.

خب جناب آقای خوئی! امروز که علم اجمالی داریم، امروز صبح که گفتند مرجعتان فوت کرد و ما هم دیروز بر اساس فتوای او نماز قصر خواندیم در محل تدریس، خب علم اجمالی داریم یا قضاء دیروز تماما واجب است و یا اداء امروز قصرا، هر طرفی را حساب کنیم فی حد ذاته مجرای برائت است، چرا علم اجمالی منجز نباشد؟

پس به نظر ما اگر واقعا متکرره بود مثل این مثال مدرس که می داند در آینده به این سفر تدریسی مبتلا خواهد شد. اگر نماز قصر خواند بعد علم اجمالی پیدا کرد به وجوب القصر والتمام، این علم اجمالی منجز است چه در داخل وقت و چه در خارج وقت.

سؤال وجواب: اگر شما علم اجمالی دارید یا این اناء کبیر نجس است یا این دو تا اناء صغیر، چه می کنید؟ از هر سه اجتناب می کنید دیگر. نمی گوئید قاعده طهارت در این اناء کبیر با قاعده طهارت در آن اناء صغیر قرمز رنگ تعارض کند و آن اناء صغیر زرد رنگ قاعده طهارتش بشود بلامعارض. خب این ترجیح بلامرجح است. قضاء دیروز با قصر امروز تعارض دارد، قصر امروز هم با تمام امروز تعارض دارد. سه تا مشکل دار هستند. شما علم اجمالی دارید یا قضاء دیروز تماما واجب است یا اداء امروز قصرا، ویک علم اجمالی هم دارید که یا اداء امروز قصرا واجب است یا اداء امروز تماما. برائت از وجوب اداء امروز قصرا دو تا دشمن دارد: یکی برائت از وجوب تمام امروز، یکی هم برائت از وجوب قضاء دیروز. و این علم اجمالی همزمان است. فرض شد که امروز صبح علم اجمالی پیدا شده است. علم اجمالی دارید به وجوب قصر یا تمام بر شما که شغلتان در سفر است. از این دو تا علم اجمالی متولد می شود همزمان: یا قضاء دیروز تماما واجب است چون دیروز نماز قصر خواندید ویا اداء در این سفر شغلی امروز قصرا. و همزمان می دانید یا امروز اداء قصرا واجب است یا اداء تماما. همزمان دو علم اجمالی به وجود می آید و هر دو علم اجمالی معا منجز است و هیچ مشکلی ندارد.

بحث تمام شد، اما یک مطلبی را عرض کنم چون آقای صدر مطرح کرده است ولی فرع خوبی است. می گوید: اگر کسی علم اجمالی داشت یا بر او قصر واجب است یا تمام از اول وقت. آقا می گوید من تقلید نمی کنم چون شبهه اجتهاد دارم بین قصر وتمام لذا احتیاط می کنم. نماز قصرش را خواند، بعد گفت عجب احتیاط کار سختی است نماز تمام را نخواند. تقلید نکرد، تجری کرد و ترک کرد احتیاط کامل را و نماز تمام نخواند. تا اذان مغرب را گفتند. اذان مغرب را که گفتند گفت حالا چکار کنم؟ خب در داخل وقت خسته بودم ولی الان آیا می توانم نماز تمام بخوانم قضاءا؟ شبهه این است که یکی به او می گوید نه تو شک در فوت داری. شاید نمازت فوت نشده شک در فوت داری مجرای برائت از وجوب قضاء است.

آقای صدر می گوید ما چندین راه داریم برای اینکه بگوئیم یجب علیک قضاء الصلاة السابقة تماما:

راه اول: راه آقای خوئی است. ایشان گفته است: فوت الفریضة الظاهریة محقق وجدانا. چرا؟ برای اینکه نماز تمام فریضة عقلیة بمقتضی العلم الاجمالی، ففاتت الفریضة الظاهریة العقلیة فیجب قضائها. (حکم عقل هم حکم ظاهری است و مادام الشک است دیگر).

آقای خوئی ره از مرحوم ایروانی هم جلوتر رفته است. مرحوم ایروانی می گفت فوت الفریضة الظاهریة الشرعیة که استصحاب بگوید. آقای خوئی ره می گوید نه، ولو فوت الفریضة الظاهریة العقلیة، فریضه را عقل تعیین کند.

آقای صدر حرف خوبی زده اند، فرموده: خیلی زور می طلبد که ما بیائیم فوت الفریضة را شامل فریضه عقلیه هم بدانیم. آقا ظاهر فریضه، فریضه شرعیه است. ظاهر إقض ما فات کما فات و من فاتته فریضة فلیقضها آقای صدر می گوید فریضه شرعیه است. و واقعا هم همین است، ظاهرش این است.

این در این بحث در نهی از منکر هم مطرح است که آیا ظاهر نهی از منکر نهی از منکر شرعی است یا شامل نهی از منکر عقلی هم می شود. اگر کسی تجری کرد، تجریا ریش تراشی می کند، آیا واجب است نهی از منکر بکنیم؟ ما گفتیم نه، چرا؟ برای اینکه ظاهر نهی از منکر، نهی از منکر شرعی است. شارعی که می گوید نهی از منکر بکنید یعنی منکر بنظرنا.

بعضی جاها شبهه موضوعیه است، نمی داند قبله این سمت است یا سمت مقابل است. اینجا اگر به یک سمت نماز بخواند استصحاب عدم صلاة نحو القبلة جاری است. اینجا فوت فریضه ظاهریه شرعیه می شود. اینجا خوب است. همان بحث دیروز می شود که آیا این استصحاب عدم الاتیان بالصلاة نحو القبلة اثبات می تواند بکند وجوب قضاء را؟ که یکوقت فرصت ندارد وفقط می تواند به یک طرف نماز بخواند، خب اینجا استصحاب عدم الصلاة نحو القبلة وجوب اعاده نمی آورد چون وقت نیست برای اعاده. اما اگر وقت هست برای اعاده ولی این آقا اعاده نمی کند ما دیروز عرض کردیم که ظاهر ادله این است که قضاء هم واجب است.

این مثال با مثال شبهه حکمیه فرق می کند که نمی دانم بر این معلم قصر واجب است یا تمام.

این راه اول که مقبول نیفتاد.

راه دوم: این است که کسی بگوید استصحاب می کنیم عدم اتیان به واجب را. بنابر اینکه موضوع وجوب قضاء عدم الاتیان بالواجب باشد خوب است دیگر.

اقول: می گوئیم این درست نیست. چون برفرض موضوع وجوب قضاء عدم الاتیان بالواجب باشد، اما عدم الاتیان بالواجب مرکب است نه مقید. یعنی مرکب است از دو جزء: عدم الاتیان به شیء وکون ذاک الشیء واجبا.

چرا می گوئیم مرکب است نه مقید؟ برای اینکه اگر مقید باشد یعنی عنوان بسیط باشد، اگر شما استصحاب کردید که نماز جمعه واجب است و نماز جمعه خواندید استصحاب وجوب نماز جمعه ثابت نمی کند که شما اتیان به واجب کردید، چون اتیان به واجب عنوان بسیط است دیگر. آنوقت باید بگوئیم استصحاب می کنیم عدم اتیان به واجب را. هیچ کس این حرف را نمی زند. بلکه می گوید اتیان به واجب مرکب است نه بسیط. اتیان به واجب یعنی اتیان بشیء وکون ذاک الشیء واجبا. اینجور می گوید دیگر. می گوید من اتیان کردم به نماز جمعه، استصحاب هم می گوید واجب است، پس چه قضائی.

اینجا هم موضوع وجوب قضاء مرکب است از عدم الاتیان بشیء و کون ذاک الشیء واجبا. این آقا می داند قصر خواند تمام نخواند. چطور استصحاب کند عدم اتیان بشیء را؟ خب می داند چکار کرده، قصر خوانده تمام نخوانده.

سؤال وجواب: ظاهر این خطابات این است که موضوع مرکب است. اگر بگوئید موضوع بسیط است به شما نقض وارد می شود. موضوع مرکب است، عدم الاتیان بشیء و کون ذاک الشیء واجبا. عدم الاتیان بشیء که مشکوک نیست. قصر را خواندم و تمام را نخواندم. کون ما ترکته واجبا هم که حالت سابقه ندارد، کی نماز تمام واجب بوده سابقا؟.

سؤال وجواب: تالی فاسد این است که اگر بگوئید عدم الاتیان بالواجب بسیط است، در جائی که استصحاب می کنید نماز جمعه واجب است می روید نماز جمعه می خوانید. اتیان کردید به صلاة جمعه و استصحاب هم می گوید واجب است. این استصحاب به درد نمی خورد. چرا؟ برای اینکه اثبات نمی کند که شما اتیان به واجب کردید. این عنوان بسیط را اثبات نمی کند. آنوقت استصحاب می کنید عدم این عنوان بسیط را و عدم اتیان به واجب را، باید بگوئیم قضاء واجب است. و هیچ فقیهی این را نگفته است. و این تالی فاسد قرینه بر خلاف است.

پس این راه دوم هم درست نیست. کلام واقع می شود در راه های دیگر اجمالا.